

وظیفه‌ی مطبوعات (۲)

دان که حقیقت رانمی داند نادان است. آن که حقیقت را می‌داند و آن

را دروغ می‌پندارد جنایتکار است.» برتولت برشت

با این که سفر دکتر مصدق برای مذاکره با مقام‌های آمریکایی جهت حل و فصل مساله‌ی ملی کردن نفت به مدت چهل روز طول کشید و با وجود نرمش و انعطاف بیش از حد با مقام‌های آمریکایی نتوانست به توافق برسد^(۱). در همان ایام وزرای خارجه انگلیس و آمریکا جانشین دکتر مصدق را تعیین کردند و آن شخص هم جز قوام‌السلطنه کس دیگری نبود. باز هم روزنامه‌ی باختر امروز که به وسیله‌ی دکتر فاطمی اداره می‌شد در ۲۶ آبان ۱۳۳۰ چنین نوشت: «اختلاف آمریکا و انگلیس بر سر جانشین مصدق است. انگلیسی‌ها پیرمرد میلیونر ۷۷ ساله‌ای- قوام‌السلطنه - را در نظر گرفته‌اند.»^(۲) شاه خیلی به این انتخاب موافق نبود، چون قوام به دستور رضاخان از اواخر ۱۳۰۱ از سیاست کنار گذاشته شده بود و محمد رضا شاه نگران انتقام قوام بود. روز ۲۸ تیر طرفداران مصدق به دیدار شاه رفتند... حسینی روایت می‌کند که شاه گفت: پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید. یکی از اهداف عمده و اصلی قوام پس از نخست وزیر شدن، بستن مجلس بود و همه‌ی پشت گرمی قوام به جهت پشتیبانی اشرف پهلوی بود. با این وجود در قیام ۳۰ تیر که حزب توده ایران در آن نقش بسیار مهمی داشت، آن روز بود که قوام به حال اغما افتاد، برکنار شد و دفتر خدمتگزاری او در امر سیاست بسته شد.

مصطفی فاتح یکی از مسئولین شرکت نفت انگلیس - ایران چنین نوشته است: «هرچند عناصر متعددی در قیام ۳۰ تیر دخیل بودند، [ولی] هر ناظر بی‌طرفی باید اذعان کند که حزب

۲- همان، ص ۴۶۳ و ۴۷۴.

۱- خواب آشفته نفت، ص ۳۳۷، ۳۹۶.

[توده ایران] نقش مهمی و شاید مهم‌ترین نقش را در آن ایفا کرد.^(۱) «همین طور دکتر غلامحسین شفیع‌پور سیاهکلی می‌نویسد: «حزب توده با تشکیلات منسجمی که داشت طولی نکشید و در اندک مدت گروه زیادی به‌ویژه جوانان ساده‌لوح دانشجوی و دانش‌آموز را وارد حزب کرد. تبلیغات گسترده حزب توده چه از طریق کتاب‌های کمونیستی و چه روزنامه و یا گفت‌وگو برای تیپ جوان دلنشین بود. در آن زمان کتابی به نام چگونه فولاد آبدیده شد، اثر نیکلای استروفسکی دست به‌دست جوانان می‌رسید. توده‌بی‌ها در تبلیغات بسیار مهارت داشتند و اکثر اوقات جوانان ورزیده حزب توده مردم را جلوی در دانشگاه‌ها می‌کشاندند و آن‌ها تا زیر مهمیز تبلیغات کوبیده می‌کشیدند.»^(۲)

دکتر شفیع‌پور عامل عمده‌ی گرایش به حزب توده ایران را ظلم و ستم به کارگران، دهقانان، کارمندان رده پایین و زحمتکشان شهر و روستا می‌داند و ضایع کردن حقوق آن‌ها به‌وسیله‌ی دولت‌های دست‌نشانده انگلیس و آمریکا که زحمتکشان را سرآسیمه می‌کند و نمی‌توانستند دست‌کم از زندگی و حقوق اجتماعی برخوردار شوند. آیا بهتر نبود که ایشان از چنین کلمات نامناسب استفاده نمی‌کرد و کارگرانی را که شلاق کارفرما را بر پشت خود احساس می‌کردند و برای گرفتن کم‌ترین حقوق خود در اتحادیه‌های شورای متحده کارگران و زحمتکشان ایران جب می‌شدند، نه این که زیر مهمیز کوبیده کشیده می‌شد!...

در سال ۱۳۲۵ خورشیدی شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران موفق شده بود میزان دستمزد کارگران کورده‌پزخانه‌ها را از ۴۰ ریال برای هر هزار آجر تحویل داده شده به ۶۵ ریال افزایش دهد. اکنون که شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران سرکوب شده و «اسکی» [تشکیلات به اصطلاح کارگری که حزب دموکرات قوام و عناصر درباری تشکیل داده بودند] تلاش می‌کرد که مدافع حقوق کارگران باشد، کارفرمایان میزان دستمزد را برای هر هزار آجر به ۶۰ ریال کاهش دادند. شورای عالی کار در پاسخ به درخواست «اسکی» برای رسیدگی به نفعی مزبور، مبلغ مصالحه‌جویانه‌ی ۶۴/۵ ریال را پیشنهاد کردند. کارگران این پیشنهاد را نپذیرفتند و اعلام اعتصاب کردند و وزارت کار نفیسی برخلاف انتظار این اعتصاب را قانونی

۱- ایران بین دو انقلاب، ص ۲۸۹.

۲- لغت‌نامه دخیل: آهنی به پاشنه کفش نهاده که سوار بدان اسب را سگ زند، اسب‌گیر و...

شناخت.^(۱) با این که مطالب و به اصطلاح اسناد آورده شده در کتاب اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، بیش‌تر از ۸۰ درصد از گزارش‌های سفیران و سرکنسول‌ها و کنسول‌های سفارت‌خانه‌های انگلیس و آمریکا است، باز هم نظر دکتر غلامحسین شفیع‌پور سیاهکلی را نسبت به این وضع موجود را می‌بینیم: بعد از کودتای ۲۸ امرداد با چشم خود دیدم که نماینده‌ی مالکی در صومعه‌سرا چنان یک روستایی را در ملاعام کتک زد که خون از بینی و دهانش می‌ریخت و نمی‌دانستم دندان‌های دهقان زحمتکش هم شکسته شده و در دهانش ریخته شده بود یا نه؟ دهقان کتک خورده‌ی مظلوم که بعد از پنجاه سال هنوز قیافه‌اش در نظرم مجسم است، مظلومانه خود را به دیوار تکیه داد و دست‌های خود را جلوی خونریزی دهان و بینی‌اش گرفته بود. من قصد ادامه دادن این موضوع‌ها را ندارم چون همه در این مقاله نمی‌گنجد. چون خود دهقان‌زاده هستم و بارها دیده‌ام که دهقانان از دست مالکان و مباحثان چه کشیده‌اند. دهقانان با اندک آگاهی که پیدا کرده بودند، برای گرفتن حقوق از دست رفته‌ی خود می‌کوشیدند تا کم‌تر ظلم و ستم را تحمل کنند.

حتا وزیر مختار آمریکا در تهران در اسفند ۱۳۲۱ چنین می‌نویسد: «ایرانیان در همان زاغه‌های گلی رقت‌آور مسکن دارند... همان پوشاک مندرسی را به تن دارند که شپش‌ها تیفوس را در زمستان می‌پروراند. در جنوب تهران، مردم مانند حیوان‌ها در زیر زمین‌ها، گودال‌ها و مرغدانی‌ها زندگی می‌کنند یا در خیابان‌ها با سگ‌ها می‌خوابند. آنان در دهات یا مناطق روستایی با پشت خمیده و چهره‌ی افسرده از اندوه و اضطراب برای زمینداران ثروتمند بردگی می‌کنند. در کارخانه‌ها، کودکان به سود سرمایه‌داری که قادرند تا ۲۰ هزار دلار برای یک اتموبیل بیوک بپردازند، برای دستمزدی زحمت می‌کشند که با آن حتا نمی‌توان غذا خرید.»

آیا با بررسی چنین اوضاعی می‌توان تاریخ اجتماعی ایران آن روز را روشن کرد؟ شاید آری، شاید هم نه، ولی می‌دانم که بسیاری از این نگارنده‌های اوضاع اجتماعی ایران، ناهارشان را سر میز صاحبان ثروت تناول می‌کنند.

من در دوره‌ی کودکی، آن‌چنان ستم ارباب و رعیتی را با گوشت، پوست خود لمس کرده‌ام که آرزو کردم هیچ کودکی دوباره آن روزگار تلخ را به چشم خود نبیند تا گزندى به جسم و جان او رسد، اما ای دریغ. هنوز هم آن خاطره‌های تلخ دردناک از ذهن من زدودنی نیست، بلکه زخم‌های

آن روزگار باعث شد به کسانی که ظلم می‌کنند و کسانی هم که ناهارشان را سر میز صاحبان می‌خورند، با دقت بیش‌تری نگاه کنم. شمس تبریزی این‌طور می‌گوید: من شیخ را می‌گیرم و مواخذه می‌کنم و آن‌گاه نه هر شیخ را، بلکه شیخ بزرگ را.

روزی کشاورزی درزه‌های درو شده‌ی شالی که سنگین هم بود به کول گرفته بود تا به خانه برود. عرق از سر و رویش می‌ریخت و لباس مندرس و پیراهن پاره‌ای به تن داشت و با پای‌های برهنه می‌خواست در خانه شلتوک را از ساقه‌های خشک‌شده‌ی برنج جدا کند و در پادنگ به برنج تبدیل کند تا برای پختن پلو آماده شود تا به عایله‌ی خود که بعد از مدتی گرسنگی کشیدن و ب پختن گیاهان شکمشان را سیر کرده بودند، بتواند برایشان پلو درست کند تا از گرسنگی چند روزه بیرون بیایند. پاکار یا مباشر مالک، در مسیر کشاورز که بار سنگین شالی را همین‌کنان در هوای گرم تابستان به دوش می‌کشید، گفت: مگر مال الاجاره را داده‌ای که شلتوک را به خانه می‌بری؟ او منتظر جواب نشد و با دهره‌ای که در دست داشت، طنابی را که درزه‌های شالی را بسته و به کول گرفته بود، برید و درز شالی روی جاده ریخت. نوک دهره هنگام بریدن طناب که برگردن کشاورز مماس بود پوست گردنش را پاره کرد و خون فواره زد. کشاورز در فکر خون‌گردنش نبود غم و غصه‌اش این بود که از این همه زحمت و تلاش و گرسنگی کشیدن با لباس مندرس، نتوانسته بود به چشمان منتظر خانواده‌ی خود پاسخ دهد تا به آن‌ها پلو برساند. دهقان بیچاره با پای برهنه و سر و صورت کثیف، قیافه‌ای پیدا کرد که هر بیننده‌ای را تحریک و میخکوب می‌کرد، اما زور و قلدری مباشر ارباب خیلی بیش‌تر بود و خان پشتیبانی چون خان اکبر داشت که به گیلان‌شا، معروف بود. او از فرزندان صادق‌خان گیلان و وابستگان میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی بود که بعد از شکست انقلاب مشروطه همه‌کاره‌ی حکومت بودند و در زمان محمدرضا شاه، حسن اکبر سناتور انتصابی و محمودخان محمودی و دیگران وکیل مجلس بودند.

با این‌که کودک خردسالی بودم و به این صحنه‌ی غم‌انگیز دردناک نگاه می‌کردم، نمی‌دانستم که مال اجاره را باید بعد از بالا آوردن محصول از شالیزار و تبدیل آن به شلتوک و بعد به برنج باید پرداخت نه این‌که هنوز شالی روی کول کشاورز است باید پیشاپیش مال الاجاره را به مالک یا مباشرش تحویل دهد.

این آرزوی کودکی بود هنگامی که به دانایی رسید دیگر نمی‌خواست شاهد چنین قلدری، ظلم و ستمی باشد و برای ندیدن چنین صحنه‌های دلخراش از آن رو برگرداند و یا پشت به آن کند ...